

دو فصلنامه فلسفی شناخت، «ص ۵۱-۷۲»

پژوهشنامه علوم انسانی: شماره ۷۲/۱

بهار و تابستان ۱۳۹۴، No.72/1، Knowledge

تطور برهان صدیقین در کلام فلسفی امامیه از نصیرالدین

طوسی تا نصیرالدین کاشی

نصر الله حکمت*

حمید عطایی نظری**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۸/۶

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۲/۱۰

چکیده

برهان صدیقین از براهین مهم و معتبر اثبات وجود خدا در فلسفه و کلام اسلامی به شمار می‌آید که نخست در فلسفه ابن سینا به طور رسمی مطرح شد و پس از آن، دیگر فلاسفه در تحکیم و ترویج آن سعی وافر نمودند و صورت‌های مختلفی از آن ارائه کردند. برهان صدیقین به سبب اتقان و اعتبار خاص خود با استقبال فیلسوف - متکلمان امامی در دوران میانی نیز روبرو شد و دانشورانی هم‌چون خواجه نصیرالدین طوسی و علامه حلی تقریرهای مختلفی از آن را در آثار خود بیان کردند. یکی از متکلمان برجسته‌ای که تلاش کرد تقریر بدیع و نوینی از برهان صدیقین عرضه کند، نصیرالدین کاشی بود. وی با ابتکار خود، طرح برهان صدیقینی از گونه‌ای دیگر را در انداخت که تا پیش از او در فلسفه و کلام اسلامی مطرح نشده بود و با این وصف، تاکنون مورد توجه قرار نگرفته است. بررسی سیر تاریخی تقریرهای مختلف برهان صدیقین در کلام فلسفی امامیه از نصیرالدین طوسی تا نصیرالدین کاشی از یکسو تطور و گوناگونی این برهان را در دوره یادشده از کلام شیعه نشان می‌دهد و از سوی دیگر، نحوه مشارکت هر یک از متکلمان امامی در تقویت و گسترش این برهان در الهیات اسلامی را بازگو می‌کند.

واژگان کلیدی: ابن سینا، برهان صدیقین، نصیرالدین طوسی، نصیرالدین کاشی، کلام فلسفی.

* استاد گروه فلسفه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی، آدرس الکترونیک:

n_hekmat@sbu.ac.ir

** دانشجوی دکتری فلسفه، گروه فلسفه دانشگاه شهید بهشتی و عضو پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی (نویسنده مسئول)، آدرس الکترونیک:

h.ataei.n@gmail.com

۱- مقدمه

پس از تکوین مکتب کلام فلسفی در امامیه به دست نصیرالدین طوسی (م ۶۷۲ ق) تحولی شگرف در کلام امامیه در مبحث اثبات وجود خداوند پدید آمد. نصیرالدین طوسی با وارد کردن گونه‌ای دیگر از برهان بر وجود خداوند توانست کلام امامیه را در این عرصه دچار دگرگونی عظیمی کند. وی که خود، شارح بزرگ فلسفه سینیوی بود، برهان ابداعی ابن سینا (م ۴۲۸ ق) را بر اثبات وجود خداوند، که از سوی همو به «برهان صدیقین» ملقب شد، برترین روش برای اثبات وجود خداوند دانست و آن را در آثار کلامی خود مطرح کرد. نقطه آغازین ورود براهین فلسفی به الهیات امامیه در واقع از همین جا بود؛ یعنی از مقطعی که خواجه طوس برهان فلسفی صدیقین ابن سینا را در صدر براهین ارائه شده برای اثبات آفریدگار عالم در نگاهشده‌های کلامی خود نشانده و به نوعی آن را جایگزین برهان سنتی «حدوث و قدم» در کلام امامیه نمود. پس از او، دیگر متکلمان امامی نظیر علامه حلی (م ۷۲۶ ق) همین روش را در پیش گرفتند و به ارائه صورت‌ها و تقریرهای مختلفی از این برهان پرداختند و در نتیجه، «برهان صدیقین» با مشارکت فیلسوف - متکلمان امامی تطورات تازه‌ای در کلام فلسفی امامیه پیدا کرد.

یکی از متکلمان امامی برجسته، اما کمتر شناخته شده در تاریخ کلام شیعه، نصیرالدین کاشی (م ۷۵۵ ق) دانشمند بزرگ شیعی ساکن حله است. وی در برخی از آثار خودش گونه‌ای تازه از «برهان صدیقین» را ارائه نمود که پیش از او سابقه نداشت و در واقع، از ابداعات و ابتکارات شخص او در این زمینه به حساب می‌آید. برهان وی به دلایلی، از جمله، عدم انتشار آثار او، تاکنون مورد توجه جدی قرار نگرفته و بررسی نشده است. در پژوهش‌های پیشین، تحولات و تقریرهای مختلف برهان صدیقین در فلسفه اسلامی موضوع و محور برخی از تحقیقات قرار گرفته است؛ اما سرگذشت و تطورات برهان صدیقین در کلام فلسفی امامیه تا این لحظه کاویده نشده است. در مقاله حاضر، ضمن تبیین فرایند ورود و گسترش «برهان صدیقین» در کلام فلسفی امامیه، تطورات این برهان از زمان خواجه نصیرالدین طوسی تا نصیرالدین کاشی بررسی می‌گردد. تبیین و تشریح تطورات برهان صدیقین در کلام فلسفی امامیه از این جهت حائز اهمیت است که نحوه مواجهه و استقبال فیلسوف - متکلمان امامی با این برهان را، به عنوان مهم‌ترین و معتبرترین دلیل بر وجود خداوند در کلام امامیه در قرون میانی، نشان می‌دهد. این تحقیق، همچنین، چگونگی مساهمت و مشارکت متکلمان امامی در تحکیم و ترویج این برهان را در بازه زمانی یاد شده آشکار می‌سازد.

۲- تعریف و پیشینه برهان صدیقین

«برهان صدیقین» در اصطلاح به برهانی اطلاق می‌شود که وجود خدا را بدون استناد به وجود

نصرالله حکمت، حمید عطایی نظری

مخلوقات، و تنها با تکیه بر مطلق واقعیت یا حقیقت وجود خارجی یا به تعبیری، مطلق موجود اثبات می‌کند. در این روش استدلالی، صرف وجود موجودی در عالم خارج، دلیل بر وجود خداوند دانسته شده است و از رهگذر آن اثبات می‌گردد که تحقق موجودی در عالم خارج بدون وجود خداوند یا واجب بالذات امکان پذیر نیست.

با توجه به تعریف پیش گفته، می‌توان گفت که در هر برهان صدیقینی:

(۱) یکی از مقدمات باید گزاره‌ای از قبیل گزاره‌های: «شیئی هست»، «موجودی / وجودی هست»، «واقعیتی هست» باشد؛ زیرا تنها با چنین گزاره‌ای است که استدلال ارائه شده ناظر به عالم خارج از ذهن می‌گردد و برهان صدیقین از «برهان وجودی»، که برهانی «مفهوم محور» است، متمایز می‌شود.

(۲) «موجود» یا «واقعیتی» که واسطه اثبات وجود خدا قرار می‌گیرد نباید واقعیت خاص یا به تعبیری: موجودی موصوف به صفات مخلوقین از قبیل «امکان» یا «حدوث» باشد؛ زیرا در این صورت، انکار آنها منجر به عدم اثبات خداوند می‌شود. بنابراین در مقدمات برهان صدیقین، نباید واقعیت مورد استناد را به اوصاف خاص صادق بر برخی موجودات متصف کنیم، درست برخلاف برهان «حدوث و قدم» یا «وجوب و امکان» که چنین اتصافی صورت می‌گیرد. این ویژگی براهین صدیقین، آنها را از براهین «مخلوق محور» که وجود خدا را از طریق «موجودات خارجی مخلوق» اثبات می‌کند، جدا می‌سازد.^۱

چنان که گفتیم نخستین فیلسوفی که برهانی از نوع صدیقین ارائه نمود و اصلاً خود، مبتکر و نامگذار این برهان بود، ابو علی سینا بود. وی با اعمال تغییری جزئی در برهان جهان‌شناختی «امکان و وجوب»، آن را به برهان «صدیقین» تبدیل نمود. ابتکار وی در اینجا آن بود که در مقدمات استدلال خودش، به جای گزاره «ممکن بالذاتی وجود دارد» یا «عالم اجسام) ممکن الوجود است» - که در برهان «امکان و وجوب» بیان کرده بود و در آن، واقعیت مورد استناد برای اثبات وجود خداوند، واقعیتی خاص و متصف به وصف «امکان بالذات» که خصیصه غیر خداوند است، بود - از گزاره «این موجود (وجود / واقعیت) یا واجب الوجود بالذات است یا ممکن الوجود» استفاده نمود که گزاره‌ای عام است و هم شامل خدا می‌شود و هم غیر خداوند، یعنی مخلوقات. ثمره این تغییر آن بود که:

اولاً: در این برهان جدید، انکار غیر خدا، خللی در اثبات وجود خدا ایجاد نمی‌کند؛ یعنی اگر کسی مدعی شود «هیچ مخلوقی وجود ندارد»، باز می‌توان با این برهان وجود خدا را اثبات کرد (چون برهانی متکی بر مخلوقات و اوصاف آنها نیست).

ثانیاً؛ در این روش تازه، دیگر نیازی به اثبات اوصاف خاص مخلوقین مثل «ممکن بالذات» یا «حادث» بودن آنها نیست؛ چون تکیه برهان بر مطلق واقعیت است نه گونه‌ای خاص از واقعیت. این در حالی است که در برهان «امکان و وجوب»، نخست باید «امکان بالذات» موجودات اثبات شود، چنان که در برهان «حدوث و قدم» ابتدا باید «حدوث» اشیاء یا عالم اثبات گردد. در واقع، مقدمه دوم برهان صدیقین یعنی گزاره «این موجود (وجود / واقعیت) یا واجب الوجود بالذات است یا ممکن الوجود» نیز مثل مقدمه نخست آن - یعنی گزاره: (موجودی / واقعیتی هست) - گزاره‌ای بدیهی و بی‌نیاز از اثبات است.^۱

با توجه به مزایای فوق، طبیعی بود که متکلمان امامی به این شیوه و سبک استدلالی این سینا روی خوش نشان داده و از آن استقبال نمایند.

۳- برهان صدیقین در کلام فلسفی امامیه

نخستین متکلم امامی که در آثار خود برای اثبات وجود خداوند از این برهان استفاده نمود، نصیرالدین طوسی بود. وی در تألیفات خود دو تقریر از برهان صدیقین ارائه کرده است: در تقریر نخست که روشی برگرفته از ابن سینا است، اثبات واجب الوجود مبتنی بر استحاله دور و تسلسل است، ولی در تقریر دوم که ابداع شخص خواجه نصیر است، وجود واجب الوجود بدون ابتدای بر محال بودن دور و تسلسل اثبات می‌گردد. در ادامه، هر یک از این دو طریق و پیشینه آنها مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۳-۱- برهان صدیقین سینوی

ابن سینا برهان ابتکاری خودش به نام «برهان صدیقین» را در آثار مختلفی از جمله المبدأ و المعاد، النجاة و الاشارات والتنبيهات بیان کرده است. تقریر وی از این استدلال به نحوی که در المبدأ و المعاد و النجاة آمده است چنین است:

«لا شك أن هنا وجوداً، و كل وجود فإما واجب، و إما ممكن. فإن كان واجباً، فقد صح وجود واجب. و هو المطلوب. و إن كان ممكناً، فإننا نوضح أن الممكن ينتهي وجوده إلى واجب الوجود.»^۲

یعنی:

الف) بدون شک، وجودی هست.

۱. عبودیت: ۱۳۸۹: ۱۶۳ - ۱۶۲

۲. ابن سینا: ۱۳۷۹: ۵۶۷ - ۵۶۶؛ همو: ۱۳۸۳: ۲۲. نیز بنگرید: همو: ۱۳۸۷: ۲۶۷

ب) هر وجودی یا واجب است یا ممکن.

ج) اگر واجب باشد مطلوب، حاصل است.

د) اگر ممکن باشد حتماً به واجب الوجود منتهی می‌شود.

پس: واجب الوجود موجود است.

ابن سینا البته برای اثبات اینکه وجود ممکن الوجود در نهایت به واجب الوجود ختم می‌شود با ارائه استدلالی ثابت می‌کند که دور و تسلسل در علل مُحال است.

از نظر ابن سینا امتیاز این برهان در آن است که تنها با نظر و تأمل در نفس وجود و بی‌آن که لازم باشد مخلوقات یا وصفی از آنها لحاظ شود، وجود خداوند را اثبات می‌کند. به عقیده وی این طریقه که در نفس «وجود» نظر کنیم به گونه ای که ذات وجود دلالت بر وجود واجب الوجود نماید و سپس وجود واجب الوجود دلالت بر وجود سایر موجودات کند، نسبت به روشی که در آن، از اوصاف مخلوقات پی به وجود خداوند برده می‌شود، طریقی استوارتر و برتر است. شیخ رئیس در تأیید استدلال خود، به آیه شریفه «أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»^۱ اشاره کرده، می‌گوید: این آیه بیانگر نگرش و روش صدیقین است که خداوند را دلیل بر وجود موجودات دانسته‌اند، نه اینکه دیگر موجودات را دلیل بر وجود او قلمداد کنند.^۲

به نظر بوعلی از آنجا که خداوند هیچ علت و سببی ندارد، نمی‌توان هیچ برهانی [لمی] بر وجود او اقامه کرد؛ پس استدلال یاد شده هم استدلالی [لمی نیست بلکه چیزی] شبیه به برهان [لمی] است؛ زیرا در آن از ذات وجود پی به وجوب آن برده می‌شود. در واقع، حاصل این برهان آن است که نفس وجود، اقتضای وجوب وجود و دلالت بر وجود واجب الوجود دارد. این روش، محکم‌ترین طریق برای اثبات خداوند است؛ زیرا در آن برای اثبات وجود خدا به هیچ‌یک از افعال و آثار او تمسک نشده است.^۳

فیاض لاهیجی، بزرگ متکلم سینوی مسلک امامی نیز این استدلال را استوارترین، قوی‌ترین، تام‌ترین، و سودمندترین برهان بر اثبات وجود خدا دانسته که از راه نظر در حقیقت وجود، وجود واجب الوجود را اثبات می‌کند. به نظر او این برهان، از حیث منطقی، ارزش معرفتی و یقین‌آوری براهین لمی را دارد؛ زیرا در آن، از طریق تأمل در نفس «وجود» که عین حقیقت خداوند است،

۱. سورة فصلت: آیه ۵۳

۲. ابن سینا ۱۳۸۷: ۲۷۶

۳. «أَنَا أَثْبِتُ الْوَجِبَ الْوَجُودَ لَا مِنْ جِهَةِ أَعْمَالِهِ وَلَا مِنْ جِهَةِ حَرَكَتِهِ، فَلَمْ يَكُنِ الْقِيَاسُ دَلِيلًا، وَلَا أَيْضًا كَانَ بُرْهَانًا مُحَضًّا، فَالْأَوَّلُ لَيْسَ عَلَيْهِ بُرْهَانٌ مُحَضٌّ، لِأَنَّهُ لَا سَبَبَ لَهُ، بَلْ كَانَ قِيَاسًا شَبِيهًا بِالْبُرْهَانِ، لِأَنَّهُ اسْتِدْلَالٌ مِنْ حَالِ الْوَجُودِ أَنَّهُ يَقْتَضِي وَاجِبًا، وَأَنَّ ذَلِكَ الْوَجِبَ كَيْفَ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ. وَلَا يُمْكِنُ أَنْ يَكُونَ مِنْ وَجْهِ الْقِيَاسَاتِ الْمَوْصَلَةُ إِلَى إِثْبَاتِ الْعَلَّةِ الْأُولَى وَتَعْرِيفِ صِفَاتِهِ شَيْءٌ أَوْثَقٌ وَأَشْبَهَ بِالْبُرْهَانِ مِنْ هَذَا الْبُرْهَانِ، فَأَنَّهُ وَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ شَيْئًا وَلَمْ يَظْهَرْ مِنْهُ أَمْرٌ، يُمْكِنُ بِهَذَا الْقِيَاسِ أَنْ يَثْبُتَ بَعْدَ أَنْ يَوْضَعَ إِمْكَانَ وَجُودِ مَا كَيْفَ كَانَ.» (ابن سینا ۱۳۸۳: ۳۳)

وجود حق تعالی ثابت می‌شود.^۱ فَبَاطِلٌ نَبِذٌ، هم‌چون ابن سینا، معتقد است که برهان صدیقین، برهانی «شبه لم» است؛ زیرا این استدلال از حیث اینکه «اِنِّی» نیست، یعنی در آن، استدلال از معلول (یعنی آثار و افعال خداوند) به علّت (یعنی خداوند) نمی‌شود، شباهت به برهان «لمّی» دارد، و از جهت اینکه استدلال از علّت بر معلول نیست، برهان «لمّی» حقیقی نیست. به گفته لاهیجی در براهین «اِنِّی»، همواره از معلول (یعنی افعال و آثار) پی به علّت برده می‌شود، اما در استدلال ابن سینا - چنان که خود وی نیز خاطرنشان کرده است - وجود خداوند بی‌آن که در افعال و آثار وی نظر شود، اثبات می‌گردد، به گونه‌ای که حتّی اگر از او فعل و اثری هم صادر نشده بود وجود او از این طریق قابل اثبات بود.^۲

علّامه حلّی هم این نحوه از استدلال را برترین و محکم‌ترین روش ارائه شده برای اثبات خداوند از سوی فلاسفه معرفی کرده است:

«وهذه الطريقة هي أشرف الطرق وأمتنها، وهي طريقة الأوائل.»^۳

وی هم‌چنین آن را برهانی استوار و قوی^۴ و دلیلی قاطع بر وجود خدا دانسته است، اما برخلاف نظر لاهیجی که آن را برهانی شبه لم قلمداد کرده بود، معتقد است که این برهان به حیث منطقی، استدلالی لمّی و یقین آور است.^۵ پس از او هم فاضل مقداد، لمّی بودن این استدلال را از آن رو دانست که در آن از علّت (یعنی خداوند متعال)، به معلول (یعنی غیر خداوند) پی برده می‌شود.^۶

از این مطلب، سرّ اقبال متکلمان امامی به برهان صدیقین نیز روشن می‌شود. برخلاف برهان سنّتی «حدوث و قدم» که استدلالی «اِنِّی» بود و در آن از معلول پی به علّت برده می‌شد، یعنی از طریق افعال و آثار خداوند، وجود او اثبات می‌گردید، برهان صدیقین برهانی «لمّی» یا «شبه لمّی» است که با توسّل به آن می‌توان از نفس وجود پی به وجود واجب الوجود برد. به بیان دیگر، در برهان «حدوث و قدم» با استناد به وجود مخلوقات، وجود خالق اثبات می‌گردید و بدین سان سیر استدلال از معلول به علّت بود - که به لحاظ منطقی روشی یقین آور نیست - ولی در برهان صدیقین از نفس وجود به وجود خداوند پی برده می‌شود، یعنی سیر استدلال از معلول به

۱. لاهیجی ۱۴۳۰: ق ۶۸.

۲. «فهذا الطريق لكونه لا من جهة الآثار يشبه اللّم، و من جهة أنّه ليس من اللّمه ليس به.» (لاهیجی ۱۴۳۰: ق ۷۰).

۳. حلّی ۱۳۸۸: ۲۲۱.

۴. حلّی ۱۳۸۷: ۵۱۹.

۵. حلّی ۱۴۲۲: ق ۳۹۲.

۶. «و هو برهان لمّی؛ لأنّه استدلال به تعالی علی غیره.» (مقداد سیوری ۱۳۸۰: ۱۵۳).

نصرالله حکمت، حمید عطایی نظری

علت نیست و در نتیجه، برهان ارائه شده مفید یقین است.^۱ پس به طور خلاصه، یقین آوری و ارزش والای معرفت‌شناختی برهان صدیقین موجب اقبال متکلمان امامی به این برهان و قرار گرفتن آن در جای برهان «حدوث و قدم» در صدر براهین اثبات وجود خدا در کلام امامیه شد. اما به لحاظ تاریخی، پس از ابن سینا، نخستین بار خواجه نصیرالدین طوسی برهان او را به کلام امامیه وارد کرد. صورت گزیده این برهان آن‌چنان که وی در تجرید الاعتقاد آورده است چنین است:

«الموجود إن كان واجباً فهو المطلوب؛ وإلّا استلزمه لاستحالة الدور والتسلسل.»^۲

خواجه در قواعد العقائد نیز همین برهان را البته با بسط بس بیشتر بازگفته و علامه حلی به شرح آن پرداخته است:

(الف) بدیهی است که موجودی وجود دارد.

(ب) این موجود یا بالذات واجب است یا ممکن.

(ج) اگر بالذات، واجب باشد، مطلوب ما، یعنی واجب الوجود، ثابت است.

(د) اگر بالذات، ممکن باشد، آن‌گاه برای موجود شدن نیازمند به علت و مؤثری است که آن را پدید آورد؛ زیرا ممکن الوجود برای ترجیح یافتن وجودش بر عدمش نیازمند به علت است.

(ه) علت و مؤثر یاد شده اگر واجب بالذات باشد باز مطلوب (یعنی واجب الوجود) ثابت است؛ و اگر ممکن الوجود باشد نیازمند به علت دیگری است. همین پرسش دوباره درباره آن علت نیز قابل طرح است. حال اگر علت این علت، ممکن الوجود اول یا یکی از ممکنات پیشین باشد، دور پیش می‌آید، ولی اگر این نیازمندی و علیت تا بی‌نهایت ادامه پیدا کند، تسلسل رخ می‌دهد. پس در نهایت، این سلسله یا به یک واجب الوجود بالذات منتهی می‌شود یا - چنان که گفتیم - دور و تسلسل پیش می‌آید.

(و) دور و تسلسل محال و باطل است.

بنابراین: واجب الوجود بالذات باید موجود باشد.^۳

این تقریر از برهان صدیقین که خواجه و علامه بیان کرده‌اند در واقع، تحریری از همان برهان

۱. عبارت فاضل مقدار در باب مقایسه این دو برهان و ترجیح برهان صدیقین حکما بر برهان حدوث و امکان متکلمان شایان توجه است، آنجا که می‌گوید: «واستدل المصنّف علی إثباته بطریقه الحکماء فی هذا الباب، و هو أن ننظر فی الوجود نفسه حتی نشهد بوجود واجب الوجود... و أمّا المتکلمون فیسئلون: بأن العالم محدث، و کلّ محدث مفتقر إلى المؤثر، فالعالم مفتقر إلى المؤثر... فالاول برهان لمی و الثانی اینی.» (مقداد سیوری ۱۴۰۵ ق: ۱۷۷)

۲. طوسی ۱۴۰۷ ق: ۱۸۹

۳. حلی ۱۴۱۳ ق: ۱۴۸. همین برهان را بنگرید در: همو ۱۴۲۲ ق: ۳۹۲؛ همو ۱۳۸۸: ۲۲۱؛ همو ۱۴۲۶ ق: ۱۳۶؛ همو ۱۳۸۷: ۵۱۹؛ همو ۱۳۷۱: ۳۳؛ مکی عاملی ۱۳۸۱: ۱۳۸؛ مقداد سیوری ۱۳۸۰: ۱۵۲؛ همو ۱۳۹۲: ۵۹؛ همو ۱۴۰۵ ق: ۱۷۷؛ کفعمی ۱۴۳۰ ق: ۶۰؛ لاهیجی ۱۴۳۰ ق: ۶۷

صدیقینی است که ابن سینا ارائه کرده بود؛ اما پیشتر یادآور شدیم که خواجه نصیر، خود نیز، مُبدع و مبتکر گونه‌ای خاص از برهان صدیقین بود. اینک باید برهان صدیقین ابتکاری او را بررسی کنیم.

۲-۳- برهان صدیقین خواجه طوسی

نخستین دگرگونی در برهان صدیقین که موجب گوناگونی و تطوّر آن در کلام فلسفی امامیه گردید در اثر ابتکار نصیرالدین طوسی به بار نشست. برهان «صدیقین» ابن سینا با ابداع خواجه نصیر اعتلا یافت و به صورتی بس ساده‌تر تقریر گردید به نحوی که در آن، اثبات وجود خداوند، دیگر متوقف بر ابطال دور و تسلسل نبود. در این تقریر جدید، برهان صدیقین به نحوی صورت-بندی شده است که حتی اگر دور و تسلسل هم مُحال نباشد، باز وجود واجب‌الوجود قابل اثبات است. فاضل مقداد ضمن نقل برهان صدیقین خواجه طوسی، آن را برهانی «بدیع» خوانده که وی ابداع و اختراع کرده است.^۱

طوسی در آثار خودش تقریرهای مختلفی از این روش استدلال بر وجود خداوند ارائه کرده است که اگرچه مضمون همه آنها در اصل یکی است، ولی از حیث تعداد مقدمات و نحوه بیان آنها با یکدیگر متفاوتند. در ادامه، صورت‌های مختلفی که خواجه نصیر در نگاشته‌های خود از این نوع خاص برهان صدیقین عرضه کرده است، تبیین می‌گردد.

۱-۲-۳- تقریر نخست

نخستین تقریر خواجه از برهان صدیقین به گونه‌ای که مبتنی بر استحاله دور و تسلسل نباشد تقریری است که وی در *قواعد العقائد* آورده است:

(۱) بدیهی است که در عالم خارج موجودی هست.

(۲) این موجود یا بالذات واجب است یا ممکن.

(۳) اگر بالذات واجب باشد مطلوب ما، یعنی واجب‌الوجود، ثابت است.

(۴) اگر بالذات ممکن باشد آن‌گاه برای موجود شدن نیازمند به علت و مؤثری است که آن را پدید آورد؛ زیرا نسبت وجود و عدم به ممکن‌الوجود یکسان است، از این‌رو ممکن‌الوجود برای ترجیح یافتن وجود بر عدمش نیازمند به علت است.

(۵) علت و مؤثر یاد شده اگر واجب‌الذات باشد باز مطلوب (یعنی واجب‌الوجود) ثابت است؛ و

۱. مقداد سُیوری ۱۳۸۰: ۱۵۱؛ همو ۱۳۹۲: ۵۹.

نصرالله حکمت، حمید عطایی نظری

اگر ممکن الوجود باشد نیازمند به علت دیگری است. همین پرسش دوباره درباره آن علت نیز قابل طرح است و اگر همه این علل ممکن الوجود باشند و به واجب الوجودی ختم نشود، سلسله-ای نامتناهی از ممکنات وجود خواهد داشت.

(۶) اگر سلسله‌ای نامتناهی از ممکنات وجود داشته باشد مجموع این سلسله یا ممکن است یا واجب.

(۷) مجموع این سلسله نامتناهی، واجب نیست؛ زیرا نیازمند به اجزای ممکن خود است. همچنین از آنجا که هر یک از افراد این سلسله، ممکن الوجود است، کل این سلسله نیز ممکن الوجود است.

(۸) پس کل این سلسله، ممکن است؛ و با این حال به وجود آمده است، بنابراین پدید آمدن آن باید علتی داشته باشد.

(۹) علت این سلسله خودش نیست؛ زیرا چیزی نمی‌تواند علت خویش باشد.

(۱۰) فردی از افراد این سلسله ممکنات نیز علت پدید آمدن سلسله نیست؛ زیرا آن فرد از سلسله، ممکن الوجود است، پس وجود خودش معلول سببی است و سبب آن هم اگر ممکن باشد معلول سببی دیگر است و این امر تا بی‌نهایت ادامه پیدا می‌کند. روشن است که خود این فرد نمی‌تواند علت و سبب وجود خودش و علل‌اش باشد، بنابراین این فرد، علت مجموع آن سلسله نیز نیست؛ زیرا اگر این فرد، علت آن مجموعه باشد حتماً باید علت تمام افراد آن مجموعه، و از جمله، خودش و علل‌اش باشد. افزون بر این، یک فرد از افراد یک مجموعه ممکن نیست علت تامه کل آن مجموعه باشد؛ زیرا وجود آن مجموعه متوقف بر افراد دیگر آن مجموعه نیز هست و آن افراد دیگر هم به نوعی نسبت به کل مجموعه علت دارند.

(۱۱) پس علت این سلسله امری خارج از آن است.

(۱۲) هر علتی که خارج از مجموعه ممکنات باشد حتماً واجب الوجود بالذات است.

در نتیجه: واجب الوجود بالذات ثابت است.^۱

خواجه در این استدلال در واقع با تکیه بر «تقدم وجوب بر امکان» که بر قاعده «الشیء ما لم یجب لم یوجد» (یعنی شیء ممکن بالذات تا واجب نشود موجود نمی‌گردد) مبتنی است، اثبات کرده است که حتی اگر دور و تسلسل هم محال نباشد، باز ممکن نیست سلسله‌ای از ممکنات - اعم از متناهی یا نامتناهی - موجود باشد بی آنکه واجب بالذاتی وجود داشته باشد. بنابراین وجود ممکنات همواره ملازم با وجود واجب الوجود بالذات است.

۱. حلی ۱۴۱۳ ق: ۱۴۹. نیز بنگرید: طوسی ۱۴۱۳ ق: ۳۵. لاهیجی استدلالی شبیه به این برهان را البته با تفصیلی افزون‌تر و بررسی شقوق بیشتر ارائه کرده است. بنگرید به: لاهیجی ۱۳۷۲: ۴۴ - ۴۱

این استدلال همان‌طور که وجود واجب الوجود را حتی در صورت تسلسل ممکنات اثبات می‌کند، در واقع، خود دلیلی بر استحالهٔ تسلسل نیز می‌تواند به حساب آید. از همین رو برخی از متکلمان، از جمله فخر رازی، مطالب مذکور در مقدمهٔ ۶ به بعد استدلال پیش گفته را به عنوان دلیلی بر استحالهٔ تسلسل در نظر گرفته‌اند.^۱

لاهیجی در شرح خود بر *تجرید الاعتقاد* خاطر نشان کرده است که برهانی که خواهی برای اثبات خداوند ارائه کرده بدین مضمون که «الموجود إن كان واجباً فهو المطلوب؛ وإلّا استلزمه لاستحالهٔ الدور والتسلسل» متوقف بر ابطال دور و تسلسل است، ولی می‌توان آن را به گونه‌ای تقریر کرد که متوقف بر آن نباشد و در نتیجه، استدلال بسیار ساده‌تر گردد بدین صورت که: اگر سلسله‌ای از ممکنات متناهی یا غیر متناهی را در نظر بگیریم، هیچ‌یک از افراد آن سلسله ممکن نیست موجود شود مگر آن که تمام راه‌های عدم بر او بسته شود، یا به تعبیری، وجودش واجب گردد. این امر در صورتی که تمام موجودات مفروض در سلسله، ممکن الوجود باشد، امکان پذیر نیست؛ پس باید واجب الوجود بالذات موجود باشد تا وجود دیگر ممکنات به سبب او واجب گردد و در خارج تحقق یابد. پس واجب الوجود موجود است.

به گفتهٔ لاهیجی، اگر استدلال خواهی به این طریق تقریر شود نه تنها دیگر تام بودن آن توقفی بر ابطال دور و تسلسل نخواهد داشت، بلکه خود، دلیلی بر بطلان دور و تسلسل نیز خواهد بود.^۲ لاهیجی از اینکه خواهی نصیر با وجود اینکه خود ابداع‌گر برهانی بر ابطال تسلسل بوده است، غفلت نموده و از آن برهان در این استدلال خودش در *تجرید* استفاده نکرده، ابراز تعجب کرده است. برهانی که فیاض ابداع آن را به خواهی نسبت داده مبتنی بر قاعدهٔ «الشیء ما لم یجب لم یوجد» (یعنی شیء ممکن بالذات تا واجب نشود موجود نمی‌گردد) است و دارای مقدمات زیر است:

(۱) یک شیء تا زمانی که وجودش واجب نگردد، ممکن نیست موجود شود؛ زیرا در غیر این صورت، ترجیح بدون مرجح پیش می‌آید.

(۲) هنگامی وجود یک شیء، واجب می‌شود که امکان عدم آن شیء ممتنع گردد.

(۳) مجموع ممکنات - خواه متناهی و خواه نامتناهی - از این جهت که عروض عدم بر آنها ممکن است، یعنی ممکن العدم هستند و ذاتاً وجوب وجود پیدا نمی‌کنند، در حکم یک ممکن واحدند.

بر اساس این مقدمات هیچ‌یک از افراد سلسلهٔ ممکنات، ممکن نیست موجود شود مگر آن که

۱. بنگرید: رازی ۱۳۷۸: ۳۴۳

۲. «حینئذ لا توقّف لهذا الدلیل علی ابطال الدور والتسلسل، وإن لزم منه إبطالهما.» (لاهیجی ۱۴۳۰: ق. ۷۱)

وجودش واجب شود، و اگر واجب الوجود بالذاتی نباشد، هیچ‌یک از ممکنات، به مرتبه واجب نمی‌رسد و در نتیجه، موجود نمی‌شود؛ در حالی که یقین داریم موجوداتی در عالم خارج تحقق دارند، پس حتماً واجب بالذاتی هم موجود است.^۱

۳-۲-۲- تقریر دوم

خواجه نصیر دومین تقریر خود از برهان صدیقین را در رساله فصول به شرح زیر بیان کرده است:

(۱) ممکن الوجود یعنی موجودی که وجودش از خودش نیست، بلکه برگرفته از غیر است.

(۲) ممکن الوجود چون ذاتاً موجود نیست، برای موجود شدن نیازمند به غیر است.

(۳) این غیر باید موجودی باشد که ممکن الوجود نباشد؛ زیرا اگر ممکن الوجود باشد باز خودش نیز برای موجود شدن نیازمند به موجود دیگری خواهد بود. بنابراین، ممکن الوجود برای موجود شدن محتاج به علتی است که ممکن الوجود نباشد و خودش ذاتاً موجود باشد.

(۴) آنچه غیر از ممکن الوجود است و ذاتاً وجود دارد، واجب الوجود است.

پس: در میان موجودات، واجب الوجودی هست.^۲

به نظر می‌رسد این تقریر خواجه از برهان صدیقین، بر مبنای «تقدم ما بالذات بر ما بالعرض»، که خود مبتنی است بر قاعده «کلّ ما بالعرض ینتهی الی ما بالذات»، استوار شده است. یعنی خواجه با تعریف «ممکن الوجود» به موجودی که «ذاتاً وجود ندارد و وجودش مأخوذ از غیر است» و تعریف «واجب الوجود» به موجودی که «ذاتاً وجود دارد و وجودش مأخوذ از غیر نیست»، نتیجه گرفته است که موجودات عالم خارج اگر ذاتاً وجود نداشته باشند باید وجودشان را از موجودی گرفته باشند که ذاتاً وجود دارد، و این موجود، همان واجب الوجود است. به تعبیر دیگر، موجودات خارجی اگر وجودشان از خودشان نباشد ناگزیر بالعرض و برگرفته از غیر است، و این غیر باید موجودی باشد که بالذات موجود باشد، یعنی واجب الوجود باشد یا به تعبیری «هست» به خود^۳ باشد.

فاضل مقداد (م ۸۲۶ ق) برهان پیش گفته از خواجه را طریقی شریف و بدیع برای اثبات خداوند دانسته و به صورت زیر بازگو کرده است:

۱. لاهیجی ۱۴۳۰ ق: ۶۶- ۶۵ شایان ذکر است برهان خواجه چنان که لاهیجی توضیح داده دارای جزئیات و تفصیلات بیشتری است که در اینجا به جهت رعایت اختصار از ذکر همه آنها خودداری کرده و صرفاً اکتفا به اصل مطلب نمودیم.

۲. طوسی ۱۳۳۵: ۱۲

۳. این تعبیر و استدلالی شبیه به برهان یاد شده در روضه تسلیم منسوب به خواجه نصیر آمده است: «اگر نمود بالله کسی نفی صانع جلّ و علا بر زبان راند، او را گویند: این چیزها در این عالم به خود هستند یا به غیری؟ اگر گوید به خود هستند گفته باشد همه واجب الوجودند، زیرا که معنی واجب الوجود آن است که او «هست» به خود است، و اگر گوید به غیری هستند هم گفته باشد که واجب الوجودی هست، زیرا که واجب الوجود آن است که این چیزها به او هستند.» (طوسی ۱۳۹۳ ش: ۵)

«و لندکر هنا طرفاً شریفه منها بدیع و منها مشهور: أمّا الأول، فدلیلان: الأول: مخترع المحقق الطوسی (ره)؛ و تقریره: لو لم یکن الواجب موجوداً لم یکن لشیء من الممكنات وجود أصلاً و اللازم کالملزوم فی البطلان.»^۱

مدلول استدلال مذکور آن است که: اگر واجب الوجودی موجود نباشد آن گاه هیچ یک از ممکنات نیز موجود نخواهند بود، امّا ممکنات وجود دارند، پس واجب الوجود هم وجود دارد. توضیح آن که:

- (۱) اگر در عالم، واجب الوجودی نباشد، آن گاه تمام موجودات، ممکن الوجود خواهند بود.
 - (۲) ممکن الوجود، بنا بر تعریف، موجودی است که ذاتاً وجود ندارد، یعنی وجودش از خودش نیست بلکه مأخوذ از غیر است.
 - (۳) بر این اساس، اگر آن غیر نباشد، آن گاه ممکنات موجود نخواهند بود، و وقتی ممکنات موجود نباشند طبعاً نمی توانند ایجادکننده چیز دیگری باشند.
 - (۴) آنچه غیر «ممکن الوجود» باشد، واجب الوجود است.
 - (۵) ممکنات موجودند.
- پس: «واجب الوجود» موجود است.^۲

فاضل مقدار برهان یاد شده را با تغییر بسیار جزئی در شرح فصول خواهه نصیر نیز آورده است:

«الواجب لذاته موجود فی الخارج؛ لآنه لو لم یکن موجوداً فی الخارج لانحصرت الموجودات الخارجیة کلها فی الممكن، لکنّ اللازم باطل فالملزوم مثله. أمّا بیان الملازمه فلما سبق من انحصار الموجود الخارجی فی الواجب و الممكن. و أمّا بطلان اللازم، فالآنه لو انحصر الموجود الخارجی فی الممكن لم یکن لموجود ما وجود أصلاً، لکنّ اللازم باطل فالملزوم مثله.»^۳

استدلالی که در اینجا بیان شده چنین است که: اگر واجب الوجودی در عالم خارج نباشد آن گاه موجودات عالم باید همگی ممکن الوجود باشند. در این صورت نباید هیچ موجودی در عالم خارج تحقق می یافت؛ زیرا ممکن الوجود ذاتاً از خود وجودی ندارد، بنابراین برای موجود شدن نیازمند به موجودی غیر ممکن الوجود است که فرض بر آن است که چنین موجودی موجود نیست. امّا می دانیم که در عالم خارج، موجوداتی وجود دارد، بنابراین واجب الوجودی باید موجود باشد. پس از خواهه نصیر، برخی از متکلمان امامی کوشیدند صورتهای دیگری از این تقریر از

۱. مقدار سُیوری ۱۳۸۰: ۱۵۱. نیز همین برهان را بنگرید در: کفعمی ۱۴۳۰ ق: ۶۰؛ طریحی ۱۴۲۸ ق: ۵۲

۳. مقدار سُیوری ۱۳۹۲: ۶۰ - ۵۹

۲. همان

نصرالله حکمت، حمید عطایی نظری

برهان صدیقین او را ارائه کنند که بر سیاق همان، مبتنی بر نیاز ذاتی ممکن الوجود به امری غیر ممکن الوجود که بدو وجود بخشد، بود. برای نمونه می‌توان استدلال فخر المحققین (م ۷۷۱ ق) فرزند علامه حلّی و استاد فاضل مقداد بر اثبات واجب الوجود را برهانی در همین چارچوب ارزیابی کرد. استدلال وی چنین است:

«إن الموجودات منحصرة في الواجب والممكن، فإذا كان جميع الممكنات محتاجة إلى الواجب في وجودها، فلو لم يوجد الواجب لم يوجد شيء من الموجودات، وهو خلاف بالضرورة، فقد ثبت وجود واجب الوجود.»^۱

استدلال فخر المحققین نیز هم‌چون استدلال‌های پیشین خواجه متکی بر نیاز و فقر ذاتی ممکنات به امری غیر ممکن الوجود (یعنی واجب الوجود) برای موجود شدن است.

۳-۳- برهان صدیقین به روایت علامه حلّی

پس از نصیرالدین طوسی، شاگرد وی علامه حلّی نیز در آثار خود از «برهان صدیقین» به عنوان مهم‌ترین استدلال بر وجود خداوند بهره گرفت. علامه اگرچه در برخی از تألیفات خود به برهان صدیقین ابن سینا اشاره کرده است و در بعضی دیگر از آنها نیز این برهان را درست با همان تقریر خواجه بیان کرده است؛ اما در برخی دیگر از نگاشته‌های خود با اعمال تغییرات اندکی در نحوه بیان مقدمات، صورت‌های متفاوت‌تری از این برهان را (به‌گونه‌ای که متوقف بر ابطال دور و تسلسل نباشد) ارائه نموده است. در ادامه، تقریرهای علامه حلّی از این برهان را از نظر می‌گذرانیم.

۳-۳-۱- تقریر نخست

علامه حلّی در معارج الفهم برهان صدیقین را به صورت زیر بازگو کرده است:

الف) موجودات کثیری وجود دارند.

ب) این موجودات یا واجب الوجودند یا ممکن الوجود.

ج) این موجودات، واجب الوجود نیستند؛ زیرا آنها مرکب‌اند و هر مرکبی ممکن الوجود است.

د) پس این موجودات، ممکن الوجودند و چون ممکن الوجودند برای موجود شدن نیازمند به علت و مؤثرند؛ زیرا نسبت وجود و عدم به ممکن الوجود یکسان است، پس مُحال است موجود شود مگر آن‌که واجب الوجودی موجود باشد.

پس: واجب الوجود موجود است.

عَلَّامه این برهان را استوارتر از برهان «حدوث و قدم» خوانده است.^۱

۳-۳-۲- تقریر دوم

عَلَّامه حَلّی در تسلیک النفس إلى حظيرة القدس، برهان صدیقین را به هر دو صورت سینیوی و خواجهی آن بیان کرده است؛ یعنی آن را هم به گونه‌ای که متوقف بر ابطال دور و تسلسل باشد تحریر نموده، و هم به نحوی که موقوف بر آن نباشد. وی با بیان اینکه ثبوت واجب الوجود امری قریب به بداهت است استدلال زیر را برای اثبات آن ارائه کرده است:

الف) ضرورتاً موجودی وجود دارد.

ب) این موجود اگر واجب باشد، آن‌گاه مطلوب، ثابت است.

ج) این موجود اگر واجب نباشد حتماً ممکن الوجود است.

د) [ممکن الوجود برای موجود شدن نیازمند به علت است].

ه) [علت ممکن الوجود اگر ممکن باشد، خود، محتاج به علت است، و اگر علت آن هم ممکن الوجود دیگری باشد آن‌گاه تسلسل ممکنات پیش می‌آید].

و) مجموع ممکنات نیز امری ممکن الوجود است و برای موجود شدن محتاج به علت تامه‌ای است که با وجود آن، وجودش واجب گردد و بدون آن، وجودش ممتنع باشد.

ز) علت تامه مجموع ممکنات باید موجودی واجب الوجود باشد؛ زیرا:

A) اگر ممکن الوجود باشد یا:

۱) علت تامه هر یک از ممکنات است، در این صورت چون خودش هم یکی از ممکنات است باید علت خودش نیز باشد. [در حالی که ممکن نیست چیزی علت به وجود آمدن خودش باشد].

۲) علت تامه برخی از ممکنات است، در این صورت جزئی از علت تامه تمام ممکنات است (چون علت تامه همه ممکنات نیست)، و حال آن‌که فرض بر این بود که این موجود، خودش بعینه، علت مجموع ممکنات است. در نتیجه، لازم می‌آید که این شیء، جزئی از خودش باشد. اما می‌دانیم که چنین چیزی باطل است.

B) دور و تسلسل باطل است.

بنابراین: علت تامه مجموع ممکنات موجودی واجب الوجود است.^۲

در برهان فوق، قسمت (A) ادامه تقریر برهان صدیقین به روش خواجه نصیر است، یعنی اثبات

۱. حلی ۱۳۸۶: ۲۰۳-۲۰۲

۲. حلی ۱۴۲۶: ق ۱۳۶

واجب الوجود به گونه‌ای که متوقف بر ابطال دور و تسلسل نباشد؛ و قسمت (B) ادامه برهان صدیقین به روش ابن سینا؛ یعنی به نحوی که اثبات واجب متوقف بر ابطال دور و تسلسل باشد. برهانی که علامه حلی در باب حادی عشر بیان کرده است نیز ممکن است به هر دو صورت برهان صدیقین سینوی و برهان صدیقین خواجوی تفسیر شود. در اینجا البته علت امکان این برداشت دوگانه، اختلاف در نسخ خطی این اثر - به شرحی که در پی می‌آید - است. عبارت علامه چنین است:

«لا شك في أن هنا موجودا بالضرورة، فإن كان واجب الوجود لذاته، فهو المطلوب، و إن كان ممكناً افتقر إلى موجد يوجده بالضرورة، فإن كان الموجد واجباً لذاته فهو المطلوب، و إن كان ممكناً افتقر إلى موجد آخر، فإن كان الأول دار و هو باطل بالضرورة، و إن كان ممكناً آخر تسلسل و هو باطل أيضاً، لأن جميع آحاد تلك السلسلة الجامعة لجميع الممكنات تكون ممكنة بالضرورة، فتشترك في إمكان الوجود لذاتها، فلا بد لها من موجد خارج عنها بالضرورة، فيكون واجبا بالضرورة و هو المطلوب.»^۱

مقدمات برهان مذکور بدین ترتیب است:

الف) بدهتاً موجودی هست.

ب) اگر این موجود واجب لذاته باشد مطلوب حاصل است.

ج) اگر این موجود، ممکن باشد نیازمند علتی است که آن را پدید آورد. اگر علتش واجب بالذات باشد باز مطلوب حاصل است و اگر ممکن الوجود باشد نیازمند به پدیدآورنده دیگری است. این پدیدآورنده اگر همان ممکن الوجود اولی باشد آن گاه دور پیش می‌آید که باطل است، و اگر ممکن الوجود دیگری باشد مستلزم تسلسل است.

د) تسلسل باطل است؛ زیرا تمام آحاد سلسله ممکنات، ممکن الوجود است و در نتیجه، این سلسله نیز ضرورتاً ممکن الوجود خواهد بود که محتاج به پدیدآورنده‌ای خارج از سلسله ممکنات است.

ه) علتی که خارج از سلسله ممکنات باشد حتماً واجب الوجود است.

پس: ضرورتاً واجب الوجودی موجود است.

فاضل مقداد شارح برجسته باب حادی عشر، عبارت فوق را به گونه‌ای تفسیر کرده که موافق با برهان صدیقین ابن سینا و تقریری از آن باشد،^۲ اما به عقیده شارح دیگر باب حادی عشر، یعنی ابن مخدوم حسینی (م ۹۷۶ ق)، عبارت یاد شده مشتمل بر دو برهان صدیقین است: یکی از

۱. حلی: ۱۳۶۵: ۱

۲. مقداد سُیُوری: ۱۳۷۲: ۲۴۱ - ۲۳۷

عبارت «لا شكّ في أنّ هنا موجوداً بالضرورة» تا «و إن كان ممكناً آخر تسلسل و هو باطل أيضاً» که صورتی از برهان صدیقین سبنوی است که متوقّف بر ابطال دور و تسلسل است و دیگری از عبارت «لأنّ جميع أحاد تلك السلسلة الجامعة لجميع الممكنات» تا انتها که برهان صدیقین به روش خواجه نصیر است و توقّفی بر ابطال دور و تسلسل ندارد، بلکه خود دلیلی بر بطلان تسلسل است. ابن مخدوم به این دلیل قسمت یاد شده را برهان صدیقین دومی دانسته است که در نسخ مورد اعتماد او از باب حادی عشر به جای عبارت «لأنّ جميع أحاد»، عبارت «و لأنّ جميع أحاد» وارد شده بوده و همین افزوده شدن حرف عطف «واو» موجب شده که این قسمت از عبارت، دلیل بر بطلان تسلسل نباشد، بلکه منفصل از بخش پیشین، و برهانی جداگانه بر اثبات واجب الوجود به حساب آید، به نحوی که متوقّف بر بطلان تسلسل نباشد. ابن مخدوم البته به این نکته هم اشاره کرده است که در برخی از نسخ باب حادی عشر کلمه «لأنّ» بدون حرف عطف واو آمده است و این قسمت، دلیل بر بطلان تسلسل فرض شده است؛ ولی به نظر او این ضبط و خوانش صحیح نیست؛ زیرا با عبارت پایانی استدلال یعنی «فیکون واجباً بالضرورة و هو المطلوب» سازگاری ندارد.^۱

۳-۴- برهان صدیقین به تقریر نصیرالدین کاشی

نصیرالدین کاشانی (م ۷۵۵ ق) از متکلمان برجسته امامی زاده شده در کاشان و ساکن حله است که در حکمت و منطق و کلام از سرآمدان علمای امامی حله به شمار می آمده است. وی استاد بزرگانی هم چون سید حیدر آملی (م ۷۸۷ ق)، شمس الدین محمد بن صدقه حلی و ابن عتائقی حلی (م ۷۹۰ ق) بوده است.^۲

فاضل مقداد (م ۸۲۶ ق) در آثار کلامی خود از برهان بدیع و ابتکاری نصیرالدین کاشی برای اثبات وجود خداوند یاد کرده و آن را ستوده است.^۳ برهان ابداعی نصیرالدین کاشی در واقع از نوع برهان صدیقین نصیرالدین طوسی است که متوقّف بر بطلان دور و تسلسل نیست. با این وصف، برهان وی تقریری خاص از برهان صدیقین است که ظاهراً پیش از این، نه در آثار کلامی و نه

۱. ابن مخدوم حسینی ۱۳۷۲: ۸۹

۲. بنگرید به: جمعی از محققین ۱۴۲۵: ق: ۱۳۱

۳. «و هاهنا برهان بدیع غیر متوقّف علی اثبات الدور و التسلسل، سمعناه من شیخنا دام شرفه، و هو من مخترعات العلامة سلطان المحققین وارث الأنبياء و المرسلین نصیر المله و الحقّ و الدین علی بن محمد القاشی قدّس الله برّه و بحظیره القدّس سرّه.» (مقداد سُیوری ۱۴۰۵ ق: ۱۷۷) از ظاهر عبارت فاضل مقداد و نیز با توجه به طبقه زندگانی او بر می آید که وی این برهان را مستقیماً از نصیرالدین کاشی نقل نکرده، بلکه به واسطه یکی از اساتیدش که در قید حیات است بازگو می کند. بر این اساس باید عبارت وی در *الأنوار الجلالیه* صفحه ۶۰ را که نصیرالدین کاشی را شیخ خود خوانده است: «و لشیخنا الإمام العلامة القاشی - قدّس سرّه - تقریر حسن لهذه الطریقه» حمل بر آن کرد که کاشی، استاد استاد وی بوده است نه استاد بی واسطه او.

در آثار فلسفی هیچ سابقه نداشته و از این حیث، استدلالی شایان توجه است، گو اینکه تاکنون هم مورد توجه جدی قرار نگرفته است.

پیش از بررسی برهان صدیقین نصیرالدین کاشی لازم است در باب اشتباهی که در انتساب برهان ابداعی نصیرالدین کاشی به نصیرالدین طوسی صورت گرفته است، تذکری داده شود. در ضمن مجموعه رسائل کوتاه خواجه نصیرالدین طوسی رساله‌ای با عنوان «برهان فی اثبات الواجب / برهان شریف فی اثبات الواجب تعالی غیر موقوف علی إبطال الدور والتسلسل للمحقق الطوسی ره» به چاپ رسیده است^۱ که استدلال مندرج در آن دقیقاً همین برهان ابداعی نصیرالدین کاشی است، با این تفاوت اندک که در آن به جای اصطلاح «موجب تام» که در برهان کاشی ذکر شده است اصطلاح «مؤثر تام» آمده است. با توجه به تصریح فاضل مقداد بر این که برهان مورد گفت‌وگو، ابداع و اختراع نصیرالدین کاشی است و نیز نظر به اینکه در دیگر آثار نصیرالدین طوسی هیچ اثری از این برهان و این سبک خاص استدلالی دیده نمی‌شود، باید ادعان کرد که این رساله کوتاه در واقع تقریر و تحریری از همان برهان نصیرالدین کاشی (البته نه به قلم خود او) است و هیچ ارتباطی به نصیرالدین طوسی ندارد. بنابراین، انتساب آن به خواجه طوسی نادرست است.^۲ اشتباه در انتساب این رساله به خواجه نصیر موجب گردیده که برخی از نویسندگان در آثار خود، برهان نصیرالدین کاشی را به غلط، به عنوان برهان صدیقین خواجه نصیر تقریر و تحریر نمایند.^۳

اما برهان صدیقین نصیرالدین کاشی آن گونه که وی تبیین کرده است دارای دو مقدمه: یکی تصویری و دیگری تصدیقی، به شرح زیر است:

مقدمه تصویری: «موجب تام» به علتی گفته می‌شود که وجودش برای تحقق وجود اثر و معلول، کافی باشد، یعنی برای ایجاد معلول، محتاج امری خارج از ذات خودش نباشد.

۱. در ضمیمه: طوسی ۱۴۰۵ ق: ۵۱۹

۲. مطلبی که تعلق این رساله و برهان را به نصیرالدین کاشی تأیید می‌کند آن است که نسخه‌ای خطی از همین رساله (با اندکی تفاوت در ضبط برخی کلمات و عبارات) در مجموعه شماره ۱۰۰۵۵/۱۳ کتابخانه مجلس شورای اسلامی وجود دارد که در عنوان آن، به صراحت این برهان به نصیرالدین کاشی نسبت داده شده است: «برهان شریف دال علی اثبات واجب الوجود عز اسمه غیر متوقف علی إبطال الدور والتسلسل و هو مما سنح لمولانا و شیخنا سلطان العلماء والمتألهین نصیر الملمة والدین الکاشی.» (نسخه شماره ۱۰۰۵۵/۱۳ کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ب ۹۸ الف) این نسخه اگرچه هم‌چون رساله چاپ شده در ضمیمه تلخیص المحصل نوشته خود نصیرالدین کاشی یا حتی رونوشتی مستقیم از یکی از آثار او نیست، بلکه صرفاً گزارشی است از برهان وی، اما به خوبی نشان‌گر تعلق این برهان به او است. نسخه‌ای دیگر از این رساله نیز با انتساب به نصیرالدین کاشی و زیر عنوان «اثبات الواجب» در کتابخانه ملک تهران به شماره ۱۶۲۱/۱۴ موجود است. بنگرید: فهرست دنا، ج ۱، ص ۱۴۶.

۳. برای نمونه بنگرید: نبوی ۱۳۸۹ ش: ۹۷. عجیب اینکه نویسنده کتاب یاد شده گمان کرده این برهان در متن کتاب تلخیص المحصل آمده است (بنگرید: همان: ۱۰۲) و هیچ دقت نموده که این استدلال نه در متن تلخیص المحصل، بلکه در رساله مستقلی که در ضمیمه تلخیص المحصل به چاپ رسیده، بیان شده است.

مقدمه تصدیقی: ممکن الوجود نمی‌تواند «موجب تام» برای چیزی باشد؛ زیرا:

- (۱) موجبیت و علیت ممکن الوجود برای چیزی متوقف بر موجود بودن ممکن الوجود است.
- (۲) موجود بودن ممکن الوجود متوقف بر وجود سببش است. (زیرا ممکن الوجود از ناحیه ذات خودش وجود ندارد).
- در نتیجه: موجبیت و علیت ممکن الوجود متوقف بر امری غیر از خودش، یعنی سببش است. به تعبیر دیگر، چون وجود ممکن الوجود از غیر خودش است، پس ایجاد چیزی توسط ممکن الوجود نیز در واقع از ناحیه همان «غیر» است.
- پس از طرح این مقدمات، اکنون می‌توان برهان صدیقینی به صورت زیر ارائه کرد:
 - (۱) بدیهی است که در عالم خارج موجودی هست.
 - (۲) این موجود اگر واجب الوجود بالذات باشد، آن‌گاه مطلوب ثابت است.
 - (۳) ولی اگر ممکن الوجود باشد، برای موجود شدن نیازمند به یک «موجب تام» است.
 - (۴) این «موجب تام» ممکن الوجود نیست؛ زیرا بیان شد که ممکن الوجود نمی‌تواند «موجب تام» باشد.

(۵) پس: این «موجب تام» حتماً واجب الوجود است.

در نتیجه: واجب الوجود موجود است.

نص عبارت فاضل مقداد در گزارش این برهان چنین است:

«[البرهان] الثانی: مخترع العلامه القاشی (ره): و تقریره موقوف علی مقدماتین: إحداهما تصویریة، و هو أن مرادنا بالموجب التام ما یکون کافیا فی وجود أثره؛ و ثانیتهما: تصدیقیة، و هی أنه لا شیء من الممكن بموجب تام لغيره؛ لأنه لو أوجبه و موجبته له تتوقف علی موجودیته، و هی متوقفه علی موجودیة سببه، فلا یکون ذلك الموجب کافیا فی ایجاد غیره لما تقدم. و حیث نقول: لا شک فی وجود موجود فإن کان واجباً لذاته فالمطلوب، و إن کان ممکناً فلا بد له من موجب و لیس بممكن، لما تقدم فیکون واجباً لذاته و هو المطلوب.»^۱

پس از نصیرالدین کاشانی، فخر المحققین (م ۷۷۱ ق) برهان صدیقینی شبیه به برهان صدیقین نصیرالدین کاشی ارائه کرده است، با این تفاوت که مقدمات استدلال را، بدان وضوحی که کاشی بیان کرده بود، تنظیم نموده است. این استدلال را اما به نحو زیر می‌توان صورت‌بندی کرد:

- (۱) موجودات یا واجب‌اند یا ممکن.

(۲) ممکن الوجود ذاتاً و بخودی خود، وجود ندارد، بلکه وجودش برگرفته از غیر است.

۱. مقداد سبوری ۱۳۸۰: ۱۵۲. همین برهان را بنگرید در: همو ۱۳۹۲: ۶۱-۶۰. همو ۱۴۰۵ ق: ۱۷۷.

۳) هر صفتی از ممکن الوجود که ثبوتش برای آن متوقف بر وجودش باشد، به طور قطع، ذاتی ممکن الوجود نیست، بلکه از ناحیه همان چیزی است که به ممکن الوجود وجود می‌بخشد.

۴) تأثیر در ایجاد غیر و پدید آوردن یک شیء، صفتی است که تحقق آن موقوف بر وجود مؤثر یا علت است.

۵) هر چه که وجودش برگرفته از غیر باشد نمی‌تواند به تنهایی «مؤثر تام» باشد.

۶) ممکن الوجود وجودش برگرفته از غیر است.

۷) [پس ممکن الوجود نمی‌تواند «مؤثر تام» باشد].

۸) تمام ممکنات در مجموع، ممکن الوجودند و برای موجود شدن نیازمند به علتی خارج از دایره ممکنات هستند؛ [چون ممکن الوجود نمی‌تواند «مؤثر تام» و علت موجود شدن ممکنات باشد].

۹) آنچه خارج از دایره ممکنات باشد، واجب الوجود است.

نتیجه آن که: واجب الوجود موجود است.^۱

به نظر، جان و بن مایه استدلال فخر المحققین همان استدلالی است که نصیرالدین کاشی ابداع و ارائه کرده بود؛ با این وصف، چنان که دیدیم، تفاوت‌های اندکی در مقدمات آن دو به چشم می‌خورد. اصطلاح «مؤثر تام» که در اینجا فخر المحققین بکار برده است دقیقاً معادل و مترادف با همان اصطلاح «موجب تام» است که نصیرالدین کاشی استعمال کرده بود. شاهد آن که در متن استدلال مندرج در رساله نصیرالدین کاشی چاپ شده در ضمیمه تلخیص المحصل آن که چنان که نشان دادیم به اشتباه به نصیرالدین طوسی نسبت داده شده است - و نیز در نسخه خطی مجموعه شماره ۱۰۰۵۵/۱۳ کتابخانه مجلس شورای اسلامی از همین رساله، به جای اصطلاح «موجب تام»، اصطلاح «مؤثر تام» آمده است.

۴- نتیجه

یکی از جنبه‌های گرایش متکلمان امامی به فلسفه سینوی در حوزه اثبات وجود خداوند، نمود پیدا کرد. متکلمان امامی که براهین فلسفی اثبات وجود خداوند، مهم‌تر از همه، برهان «صدیقین» ابن سینا را به مراتب متقن‌تر و استوارتر از برهان سنتی حدوث و قدم یافته بودند به اقتباس از

۱. «الموجودات منحصرة فی الواجب والممكن فلا موجود خارج عنهما ووجود الممكن من غیره، ولا وجود له من ذاته أصلاً بل من غیره، وكل صفة للممكن يتوقف ببيوتها له على وجوده، فليست له من ذاته قطعاً بل لابد وأن يكون من الغير، وجميع الممكنات اشتركت في هذا المعنى والتأثير في إيجاد الغير صفة موقوفة على وجود المؤثر، فحيث إن وجود الممكن يكون من غيره، وكل ما هو وجوده من غيره لا يصح أن يكون مؤثراً تاماً وحده، فقد ظهر من ذلك أن كل ما جاز عليه العدم لا بد له من علة خارجة من ذاته توجد. فجميع الممكنات أمر ممكن لابد لها من علة خارجة عنها والخارج عن جميع الممكنات هو واجب الوجود.» (حلی ۱۳۷۲: ۲۲ - ۲۱)

روش‌های ابن سینا برای اثبات وجود خدا پرداختند و از میان آنها، برهان «صدیقین» او را در آثار خود تبیین و تقویت نمودند. ارزش والای معرفتی و منطقی برهان «صدیقین»، که برهانی شبه لمّی و یقین آور بود، نسبت به برهان حدوث و قدم که برهانی إنّی و غیر یقینی بود، متکلمان امامی را متقاعد به استقبال و حتّی ارائه تقریرهای جدیدی از این نوع برهان بر وجود خداوند نمود. خواجه نصیرالدین طوسی نخستین متکلم امامی بود که برهان «صدیقین» ابن سینا را به کلام فلسفی امامیه وارد کرد، و همو خود، به ارائه تقریر نوینی از برهان صدیقین پرداخت که مزیتی افزون بر برهان ابن سینا داشت. برهان «صدیقین» سینیوی در واقع با ابتکار خواجه نصیر اعتلا یافت و به صورتی بس ساده‌تر تقریر گردید که اثبات وجود خداوند از طریق آن، دیگر توقّفی بر ابطال دور و تسلسل نداشت. این تحوّل، نخستین دگرگونی در برهان صدیقین در عرصه کلام امامیه و آغازین تطوّر آن بود. پس از خواجه نصیر، شاگرد او علامه حلّی بیشترین نقش را در میان متکلمان امامی در راستای ترویج و تحکیم این برهان در کلام امامیه ایفا نمود. با این وصف، او توانست تحوّل جدّی در برهان صدیقین ایجاد نماید، بلکه تنها مروج و مبین برهان صدیقین در قالب سینیوی و خواجهی آن بود. دومین تحوّل جدّی در برهان صدیقین، توسط نصیرالدینی دیگر، یعنی نصیرالدین کاشانی صورت گرفت. او با تمهید تقریری جدید از برهان صدیقین، گونه‌ای دیگر از این برهان را در کلام امامیه رقم زد که پس از او مورد پذیرش و تقلید برخی دیگر از متکلمان امامی نظیر فخر المحقّقین و فاضل مقداد قرار گرفت.

خلاصه اینکه تحقیق حاضر نشان داد فیلسوف - متکلمان امامی نه تنها از برهان صدیقین ابن سینا استقبال نمودند و به آن در آثار خود مجال طرح دادند، بلکه برخی از آنها هم‌چون نصیرالدین طوسی کوشیدند تقریری بهتر و متعالی‌تر از آن را ارائه کنند، بعضی دیگر مثل علامه حلّی در تداوم و ترویج آن در کلام امامیه نقش داشتند و برخی دیگر هم مانند نصیرالدین کاشی و فخر المحقّقین تقریرهای جدیدی از آن ارائه کردند که نظیر آن در آثار فلسفی مطرح نشده بود. بدین سان سرگذشت و تطوّر برهان صدیقین در کلام فلسفی امامیه تا اندازه‌ای روشن‌تر شد، اما تحقیقات بیشتری باید صورت گیرد تا تحولات پسینی این برهان را در کلام امامیه تا عصر حاضر بازگو نماید. ■

فهرست منابع

- ابن سینا، حسین بن عبدالله، *النجاة من الغرق فی بحر الضلالات*، با ویرایش: محمد تقی دانش پژوه، تهران، چاپ دوم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۹ ش.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله، *المبدأ و المعاد*، به اهتمام: عبدالله نورانی، تهران، چاپ دوم، انتشارات مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ ش.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله، *الإشارات و التنبیها*، تحقیق: مجتبی زارعی، قم، چاپ دوم، بوستان کتاب قم، ۱۳۸۷ ش.
- ابن مخدوم حسینی، ابوالفتح، *مفتاح الباب* چاپ شده در *الباب الحادی عشر للعلامة الحلی مع شرحیه*، تحقیق: مهدی محقق، مشهد، چاپ سوم، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲ ش.
- جمعی از محققین، *معجم طبقات المتکلمین*، ج ۳، قم، چاپ اول، مؤسسه امام صادق(ع)، ۱۴۲۵ ق. حلی، حسن بن یوسف، *مناهج الیقین فی اصول الدین*، مشهد، چاپ دوم، آستان قدس رضوی، ۱۳۸۸ ش.
- حلی، حسن بن یوسف، *الأسرار الخفیة*، قم، چاپ دوم، نشر بوستان کتاب، ۱۳۸۷ ش.
- حلی، حسن بن یوسف، *کشف المراد*، تحقیق: آیه الله حسن زاده آملی، قم، چاپ نهم، مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۲۲ ق.
- حلی، حسن بن یوسف، *کشف الفوائد*، تحقیق: حسن مکی العالمی، بیروت، دارالصفوة، ۱۴۱۳ ق.
- حلی، حسن بن یوسف، *الأبحاث المفیده فی تحصیل العقیده*، تحقیق: یعقوب جعفری، قم، مجله کلام اسلامی، ش ۳، پاییز ۱۳۷۱ ش.
- حلی، حسن بن یوسف، *معارض الفهم*، تحقیق: عبدالحمید عوض الحلی، قم، دلیل ما، ۱۳۸۶ ش.
- حلی، حسن بن یوسف، *تسلیک النفس الی حظیره القدس*، تحقیق: فاطمه رضانی، قم، مؤسسه الإمام الصادق(ع)، ۱۴۲۶ ق.
- حلی، حسن بن یوسف، *الباب الحادی عشر*، مؤسسه مطالعات اسلامی، تهران، ۱۳۶۵ ش.
- حلی، فخر الدین محمد بن حسن، *إرشاد المسترشدين*، تحقیق: یعقوب جعفری، قم، مجله کلام اسلامی، سال دوم، شماره پنجم، ۱۳۷۲ ش.
- درایتی، مصطفی، *فهرستواره دستنویستهای ایران (دنا)*، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۹ ش.
- رازی، فخر الدین، *المحصل*، تحقیق: حسین آتای، قم، منشورات شریف رضی، ۱۳۷۸ ش.
- طوسی، نصیرالدین، *تجرید الاعتقاد*، تحقیق: محمد جواد حسینی جلالی، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۷ ق.
- طوسی، نصیرالدین، *قواعد العقائد*، تحقیق: علی حسن خازم، لبنان، دارالغریه، ۱۴۱۳ ق.
- طوسی، نصیرالدین، *تلخیص المحصل* (نقد المحصل)، تحقیق: شیخ عبدالله نورانی، بیروت، چاپ دوم،

- دار الأضواء، ۱۴۰۵ ق.
- طوسی، نصیرالدین، *فصول*، بکوشش: محمد تقی دانش پژوه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۵ ش.
- طوسی، نصیرالدین، *روضه تسلیم*، تصحیح و پیشگفتار: سید جلال حسینی بدخشانی، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۹۳ ش.
- طریحی، صفی‌الدین، *مطارح النظر فی شرح الباب الحادی عشر*، قم، نشر باقیات و مکتبه فذک، ۱۴۲۸ ق.
- عبودیّت، عبدالرسول، *اثبات وجود خدا به روش اصل موضوعی*، قم، چاپ سوم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۹ ش.
- کاشانی، نصیرالدین، «*برهان شریف دالّ علی اثبات واجب الوجود عزّ اسمه غیر متوقف علی ابطال الدور والتسلسل*»، نسخه خطی شماره ۱۰۰۵۵/۱۳ کتابخانه مجلس شورای اسلامی، بی تا.
- کفعمی، جمال‌الدین، *معارج الأفهام*، تحقیق: عبدالحلیم عوض الحلی، کربلاء، مکتبه و دار مخطوطات العتبة العباسیة المقدّسه، ۱۴۳۰ ق.
- لاهیجی، عبدالرزاق، *سوارق الإلهام فی شرح تجرید الکلام*، ج ۵، تحقیق: اکبر اسد علی زاده، قم، چاپ اول، مؤسسه امام صادق(ع)، ۱۴۳۰ ق.
- لاهیجی، عبدالرزاق، *سرمایه ایمان*، به تصحیح: صادق لاریجانی آملی، قم، چاپ سوم، انتشارات الزهراء، تابستان ۱۳۷۲ ش.
- مقداد سیوری، جمال‌الدین، *اللوامع الإلهیة فی المباحث الکلامیة*، تحقیق: قاضی طباطبائی، چاپ دوم، قم، نشر بوستان کتاب، ۱۳۸۰ ش.
- مقداد سیوری، جمال‌الدین، *النافع یوم الحشر*، چاپ شده در *الباب الحادی عشر للعلماء الحلی مع شرحیه*، تحقیق: مهدی محقق، مشهد، چاپ سوم، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲ ش.
- مقداد سیوری، جمال‌الدین، *الأنوار الجلالیة فی شرح الفصول النصیریة*، تحقیق: علی حاجی آبادی، عباس جلالی نیا، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۹۲ ش.
- مقداد سیوری، جمال‌الدین، *إرشاد الطالبین إلی نهج المسترشدین*، تحقیق: سید مهدی رجایی، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۵ ق.
- مکی عاملی، شمس‌الدین محمد، *الأربعینیة*، چاپ شده در: *رسائل الشهدی الأول*، قم، مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۱ ش.
- نبوی، سعیده سادات، *برهان صدیقین در تفکر اسلامی*، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۹ ش.